

پرسش ۲۷۵: درخواست کمک برای شناخت حقانیت دعوت.

السؤال / ۲۷۵: بسم الله الرحمن الرحيم، السلام عليكم يا سيد الحسن ورحمة الله وبركاته

أما بعد ... أحب أن أخبرك بأني كنت سنياً والآن تشتت لأنني لا أعرف روايات آل البيت التي تؤكد أنك وصي الإمام (ع)، فأرجو مساعدتي في ذلك، بالإضافة إلى أنني أريدك هدايتي إلى الكتب الفقهية التي أتعبد بها، وهل أقدل المراجع أم لا؟ وبعض الأشياء التي احتاجها لكي أحاجج أهل السنة. أرجو من الله الهداية لنا جميعاً .. مع تحياتي مولانا الكريم .. والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

المرسل: عبد العال سليمه - مصر

بسم الله الرحمن الرحيم، السلام عليكم يا سيد الحسن ورحمة الله وبركاته. اما بعد.... می خواهم به شما بگویم که سن و سالی از من گذشته و روایات اهل بیت که دلالت می نمایند بر اینکه تو وصی امام مهدی (ع) هستی را نمی شناسم. امیدوارم مرا یاری نمایی و همچنین می خواهم که مرا به کتاب های فقهی هدایت کنی. آیا از مراجع، تقلید کنم یا نه؟ و چیزهای دیگر که با آنها با اهل سنت احتجاج نمایم. از خدا می خواهم که همه ی ما را هدایت کند.... با احترام به شما مولای بزرگوار ما.... والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

فرستنده: عبدالعال سلیمه - مصر

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله الأئمة والمهدين وسلم تسليماً.

أما بعد ... بالنسبة إلى الروايات التي تنص وتؤكد على أنّ السيد أحمد الحسن هو وصي ورسول الإمام المهدي (ع) فتجدها على موقع أنصار

الإمام المهدي (ع) وهو: www.mahdyoon.org، وأخص بالذكر منها: كتاب (الوصية والوصي أحمد الحسن)، وكتاب (اليمني حجة الله)، وكتاب (موجز عن دعوة السيد أحمد الحسن) وغيرها الكثير.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليماً.

اما بعد.... در مورد روایاتی که بیان و تاکید می کند که سید احمد الحسن، وصی و فرستاده ی امام مهدی (ع) است، آنها را در سایت انصار امام مهدی (ع) یعنی www.mahdyoon.org می توانی بیابی؛ به خصوص کتاب های «وصیت و وصی احمد الحسن» و «یمانی حجت خدا» و «مختصری از دعوت سید احمد الحسن» و کتاب های بسیار دیگر.

وأما بالنسبة إلى الكتب الفقهية فقد صدر جزءان من كتاب شرائع الإسلام، وهي أحكام واقعية عن الإمام المهدي (ع) بواسطة السيد أحمد الحسن، ولا يجوز تقليد أي شخص غير المعصوم أو من نصبه بالمباشرة.

اما در مورد كتب فقهی، لازم به ذکر است که دو جلد از کتاب «احکام نورانی اسلام» (شرایع الاسلام) منتشر شده است که شامل احکام حقیقی از جانب امام مهدی (ع) به واسطه ی سید احمد الحسن می باشد و تقلید از کسی جز معصوم یا کسی که به طور مستقیم توسط معصوم منصوب شده است، مجاز نیست.

وأما بالنسبة إلى محاجة أبناء العامة وإثبات حق أمير المؤمنين (ع) فقد كتب السيد أحمد الحسن في ذلك في بعض كتبه، وكذلك صدر منه

کتاب (حاکمیه الله لا حاکمیه الناس)، و ستصدر بعض الکتب فی ذلك من أنصار الإمام المهدي (ع) إن شاء الله تعالی.

اما در مورد حجت آوردن بر اهل سنت و اثبات حقانیت امیرالمومنین (ع)، سید احمد الحسن در بعضی کتابهایش در این خصوص نوشته است؛ از جمله کتاب «حاکمیت خدا نه حاکمیت مردم» و اگر خدا بخواهد، سایر کتابها نیز در این خصوص از انتشارات انصار امام مهدی (ع)، منتشر خواهد شد.

وَأَمَّا الْآنَ فَسَأَذْكَرُ لَكَ بَعْضَ مَا كَتَبَهُ السَّيِّدُ أَحْمَدُ الْحَسَنُ، وَهُوَ هَذَا الْقَانُونُ الْإِلَهِيُّ لِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي كُلِّ زَمَانٍ، وَأَسْأَلُ اللَّهَ لَكَ التَّوْفِيقَ لِنَصْرَةِ آلِ مُحَمَّدٍ (ع):

در اینجا برخی از چیزهایی که سید احمد الحسن نوشته است را بیان می‌کنم که بیان کننده‌ی قانون الهی شناخت حجت خدا در هر زمان می‌باشد و از خداوند برای شما آرزوی توفیق آل محمد (ع) را می‌نمایم:

إِضَاءَةٌ مِنْ كِتَابِ إِضَاءَاتٍ مِنْ دَعَوَاتِ الْمُرْسَلِينَ ج ٣ / الْقِسْمُ الثَّانِي:
(....) (ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجُنُّهُ حَتَّى حِينٍ) [301].

روشنگری‌ای از کتاب «روشنگری از دعوت فرستادگان جلد 3 قسمت دوم»:
« سپس بعد از آن نشانه‌ها که دیده بودند، تصمیم گرفتند که چندی به زندانش بیفکنند » [302].

(وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ) [303].

«و یوسف پیش از این دلایل روشن برایتان آورد و شما از آنچه آورده بود، همچنان در شک می‌بودید. چون یوسف درگذشت گفتید: خدا پس از او دیگر پیامبری مبعوث نخواهد کرد. خداوند این گونه اسراف کار شک‌آورنده را گمراه می‌سازد» [304].

الآيات التي رافقت يوسف (ع) بإذن الله لم تكن عصا تتحول أفعى، ولم تكن يداً تشع نوراً ولم تكن بحراً ينشق، بل كانت قميصاً أظهر حق يوسف (ع) وكانت توفيقاً وتسديداً إلهياً لمسيرة يوسف (ع)، فمن هم وكم هم الذين يرون أنّ القميص الذي تمزّق بل تمزّقه بالذات كان آية؟ وأين هم الذين يرون توفيق وتسديد الله ليوسف (ع) ليعرفوا أنه مُرسل من الله سبحانه؟

آیات و نشانه‌هایی که به اذن خدا، همراه یوسف(ع) بود، عصایی نبود که تبدیل به اژدها شود و دستی نبود که بدرخشد و دریایی نبود که شکافته شود؛ بلکه پیراهنی بود که حق یوسف(ع) را آشکار نمود و توفیق و هدایتی الهی برای مسیر یوسف(ع) بود. کسانی که پاره شدن پیراهن یوسف(ع) را دیدند، چه کسانی و چند نفر بودند؟؛ بلکه فقط پاره شدن پیراهن، به خودی خود، یک نشانه است؟ کجایند کسانی که توفیق و هدایت الهی را برای یوسف(ع) می‌بینند تا به وسیله‌ی آن بفهمند که او رسولی از سوی خدای سبحان است؟

تلك الآيات رافقت يوسف ورآها أولئك الذين رافقوا مسيرة يوسف (ع)، ولكنهم لم يروها كآيات، وكان أن قرروا (من بعد ما رأوا الآيات ليسجننّه حتى حين) [305].

این آیات و نشانه‌ها همراه یوسف(ع) بود و کسانی که همراه و ملازم یوسف(ع) بودند، آنها را دیدند ولی این حوادث را آیه و نشانه به حساب نیاوردند و چنان شد که

تصمیم گرفتند: «ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّةٌ حَتَّى حِينٍ» ([306]) (سپس بعد از آن نشانه‌ها که دیده بودند، تصمیم گرفتند که چندی به زندانش بیفکنند).

عن أبي جعفر (ع): (في قوله: (ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّةٌ حَتَّى حِينٍ))، فالآيات شهادة الصبي والقميص المخرق من دبر واستباقهما الباب حتى سمع مجاذبتها إياه على الباب، فلما عصاها فلم تزل ملحة بزوجها حتى حبسه، (وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ) يقول: عبدان للملك أحدهما خباز، والآخر صاحب الشراب، والذي كذب ولم ير المنام هو الخباز) ([307]).

امام باقر (ع) در باره‌ی: «ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّةٌ حَتَّى حِينٍ» فرمود: «نشانه‌ها، شهادت دادن کودک و پیراهنی که از پشت پاره شده و مسابقه‌ی آن دو به طرف در بود تا آنجا که شوهر آن زن در پشت در، متوجه علاقه‌ی همسرش به یوسف (ع) شد. اما هنگامی که یوسف (ع) از آن زن سرپیچی نمود، آن زن مرتب به شوهرش اصرار کرد تا یوسف را به زندان بیفکند: «وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ» (و دو جوان همراه او به زندان داخل شدند). امام (ع) ادامه داد: آنها، دو خدمت‌کار پادشاه بودند که یکی از آنها نانوا و دیگری مسوول شراب‌خانه بود. آنکه دروغ گفت و رویایی ندیده بود، نانوا بود» ([308]).

لم تكن هذه الآيات هي كل ما رافق دعوة ومسيرة يوسف (ع)، بل ما جاء به كل الأنبياء المرسلين (ع) كدليل على الدعوة الإلهية التي كلفوا بها جاء به يوسف (ع)، فهو (ع) لم يكن شاذاً عن المرسلين وعن طريقهم الواحد للدلالة على رسالاتهم، (قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ) ([309])، طريقهم المبين (الوصية أو النص، العلم والحكمة، راية البيعة لله أو الملك لله أو حاكمية الله)، هذه الآيات الثلاث البينة جاء بها يوسف (ع) (وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ) ([310]).

این نشانه‌ها، همه‌ی آن چیزی نبود که همراه دعوت و مسیر یوسف (ع)، بود بلکه هرآنچه انبیای مرسل (ع) به عنوان دلیل بر دعوت الهی‌ای که بر آن مکلف بودند، آوردند را یوسف (ع) نیز با خود آورد و او جدای از سایر فرستادگان و راه یکسان آنها برای دلالت بر رسالتشان، نبود: « بگو: من از میان دیگر پیامبران بدعتی تازه نیستم » ([311]). راه آنها، آشکار است: « نصّ یا وصیّت، علم و حکمت، پرچم بیعت برای خدا است یا پادشاهی از آن خدا است یا حاکمیت مخصوص خدا است ». اینها سه نشانه‌ی آشکاری است که یوسف (ع) آورد: « و یوسف پیش از این دلایل روشن برایتان آورد » ([312]).

وقبل أن نعرف كيف ومتى وأين جاء بها يوسف (ع)، نحتاج إلى معرفة ما تمثله هذه الأمور الثلاثة في خط الدعوة الإلهية عموماً.

پیش از آنکه بدانیم چگونه، کجا و کی یوسف (ع) این دلایل را آورد، باید چیزی که تمثیل این موارد سه‌گانه در خط سیر عمومی دعوت الهی است را بشناسیم:

قال تعالى: (أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ * وَإِذَا قِيلَ لَهُم اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْا كَانِ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ * وَمَن يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) ([313]).

خدای متعال می‌فرماید: « آیا ندیده‌اید که خداوند هرآنچه در آسمان‌ها و زمین است، مسخر شما گردانید و نعمت‌های آشکار و پنهانش را به تمامی بر شما ارزانی داشت؟ و پاره‌ای از مردم، بی هیچ دانشی یا راهنمایی و کتابی روشنی، درباره‌ی خدا جدال می‌کنند * و چون به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است متابعت کنید، گویند: نه، ما از آیینی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، متابعت می‌کنیم؛ اگرچه شیطان آنها را

به عذاب آتش فراخوانده باشد * هر که روی خویش را به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد هر آینه به ریسمانی محکم چنگ زده است، و پایان همه‌ی کارها به سوی خدا است» ([314]).

دعوة الحق لا يمكن أن تكون وحدها، دون وجود دعوات باطلة تعارضها، فمنذ اليوم الأول الذي كان فيه نبي يوصي لمن بعده بأمر الله سبحانه، وجدنا مدعياً مبطلاً يعارض دعوة الحق، فآدم (ع) أول أنبياء الله مبعثاً يوصي لهابيل (ع)، ويقوم قابيل بمعارضة دعوة الحق وادعاء حق الخلافة، وحتى القربان الذي كان الفيصل في تحديد وصي آدم (ع) لم يقبل به قابيل كآية دالة على هابيل وصي آدم، وأقدم قابيل على تهديد هابيل الوصي ثم قتله دون تردد أو خوف من الله سبحانه: (وَأَثَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * لئن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدِي لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ * فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ) ([315]).

امکان ندارد دعوت حق یگانه و تنها باشد؛ بدون وجود هیچ دعوت باطلی که با آن در تعارض باشد! از همان روز اول که پیامبری به فرمان خدای سبحان، بر جانشین پس از خود وصیت نمود، مدعی باطلی را می‌یابیم که با دعوت حق مخالف می‌کند. آدم (ع) اولین نبی از انبیای مبعوث شده از جانب خدا بود که به هابیل (ع) وصیت کرد و قابیل به مخالفت با دعوت حق پرداخت و ادعای حق خلافت نمود و حتی قربانی‌ای را که جانشین آدم را به طور کامل مشخص می‌کرد، به عنوان نشانه‌ای برای خلافت و جانیشینی هابیل (ع) به جای آدم (ع)، نپذیرفت. قابیل به تهدید هابیل وصی، اقدام نمود و سپس، بی‌هیچ تردید یا ترسی از خدای سبحان، او را به قتل رسانید: «و به حق، داستان دو پسر آدم را برایشان بخوان، آنگاه که قربانی‌ای آوردند، از یکیشان پذیرفته

شد و از دیگری پذیرفته نگردید. گفت: تو را می‌کشم. گفت: خدا قربانی پرهیزگاران را می‌پذیرد * اگر تو بر من دست دراز کنی تا مرا بکشی، من بر تو دست نکشیم که تو را بکشم؛ من از خدا که پروردگار جهانیان است، می‌ترسم * می‌خواهم که هم گناه مرا به گردن گیری و هم گناه خود را تا از دوزخیان گردی که این است پاداش ستم‌کاران * نفسش او را به کشتن برادرش ترغیب کرد؛ پس او را کشت و از زیان‌کاران گردید» [316].

و هذا حصل مع يوسف (ع) لما حسده أخوته.

و همین داستان برای یوسف (ع) هم رخ داد؛ آن هنگام که برادرانش به او حسادت ورزیدند.

بل وجرى مع كل الأوصياء، فكما أن الله سبحانه وتعالى يصطفي رسله، كذا فإن إبليس (لغنه الله) يختار من جنده من يعارض دعوة الحق.

این ماجرا با همه‌ی اوصیا (ع)، نیز اتفاق افتاده است. همان گونه که خدای سبحان و متعال، فرستادگانش را برمی‌گزیند، ابلیس (که لعنت خدا بر او باد) هم سربازانش را انتخاب می‌کند تا با دعوت حق مخالفت ورزند.

فالله سبحانه وتعالى يختار هابيل (ع)، وإبليس (لغنه الله) يختار قابيل ليعارض داعي الله، والله يختار محمداً (ص)، وإبليس يختار مسيلمة وسجاح والأسود وغيرهم ليعارضوا داعي الحق محمداً (ص).

خدای سبحان و متعال، هابیل (ع) را انتخاب می‌کند و ابلیس (که لعنت خدا بر او باد)، قابیل را برمی‌گزیند تا با دعوت حق معارضه کند. خدا محمد (ص) را برمی‌گزیند و

ابليس، مسيلمه و سجاح و اسود و سايرين را انتخاب مى كند تا با دعوت كندهى به حق يعنى محمد(ص) مخالفت كنند.

وهنا أوجه السؤال: هل يُعذر من ترك إتباع محمد(ص) بحجة وجود أكثر من دعوة في الساحة، وأنه لا يستطيع تمييز المحق من المبطل!!!؟

سوالى را مطرح مى كنم: آيا عذر كسى كه پيروي محمد(ص) را رها كند، به اين بهانه كه در ميدان، بيش از يك دعوت وجود دارد و او قادر نيست كه حق را از باطل تشخيص دهد، پذيرفته مى شود؟

والحق أنه لا يعذر ويكون مصيره إلى جهنم تماماً كأولئك الذين اتبعوا من ادعوا النبوة أو الرسالة كذباً وزوراً.

حقيقت آن است كه اين بهانه پذيرفته نمى شود و بازگشت او به طور كامل به سوى آتش است؛ درست مانند كسانى كه به دروغ و باطل، پيرو مدعيان نبوت و رسالت شدند.

ثم هل أن الله سبحانه وتعالى وضع قانوناً يعرف به داعي الحق في كل زمان وهو حجة الله على عباده وخليفة الله في أرضه وطاعته طاعة الله ومعصيته معصية الله، والإيمان به والتسليم له هو الإيمان بالله والتسليم لله والكفر به والالتواء عليه، هو الكفر بالله والالتواء على الله.

آيا خداى سبحان و متعال قانونى قرار نداد كه به وسيله‌ى آن دعوت كندهى حق در هر زمان شناخته شود؟ كسى كه حجت خدا بر بندگان و خليفه‌ى خدا در زمينش است و طاعت از او، طاعت خدا و سرپيچى از او، سرپيچى از خداوند است، و ايمان به او و تسليم در برابرش، ايمان به خدا و تسليم در برابر خدا است، و كفر به او و سرپيچى از او، كفر به خدا و سرپيچى از خدا است!

أم أنّ الله ترك الحبل على الغارب (حاشاه سبحانه وتعالى) وهو الحكيم المطلق وقدر كل شيء فأحسن تقديره، (وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ) ([317])، وهو: (عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ) ([318]).

یا اینکه خداوند ریسمان را بر کوهان شتر رها کرد (که هرگز خدای سبحان و متعال چنین نمی‌کند) در حالی که او حکیم مطلق است و هر چیز را مقدر فرمود، و چه نیکو است تقدیر او: « و هر چیز را نزد او مقداری معین است » ([319])؛ و او: « آن دانای غیب که به قدر ذره‌ای، یا کوچک‌تر از آن و یا بزرگ‌تر از آن، در آسمان‌ها و زمین از خدا پنهان نیست، مگر اینکه همه در کتابی آشکار ثبت می‌شوند » ([320]).

فالنّتیجة أنّ مقتضى الحكمة الإلهية هو وضع قانون لمعرفة خليفة الله في أرضه في كل زمان، ولا بد أن يكون هذا القانون وضع منذ اليوم الأول الذي جعل فيه الله سبحانه خليفة له في أرضه، فلا يمكن أن يكون هذا القانون طارئاً في إحدى رسالات السماء المتأخرة عن اليوم الأول لوجود مكلفين منذ اليوم الأول، ولا أقل أن القدر المتيقن للجميع هو وجود إبليس كمكلف منذ اليوم الأول، والمكلف يحتاج هذا القانون لمعرفة صاحب الحق الإلهي، وإلا فإنه سيعتذر عن إتباع صاحب الحق الإلهي بأنه لم يكن يستطيع التمييز، ولا يوجد لديه قانون إلهي لمعرفة هذا الخليفة المنصب من قبل الله سبحانه وتعالى.

پس نتیجه آن است که مقتضای حکمت الهی، وضع قانونی برای شناخت خلیفه‌ی خدا در زمینش، در هر زمان می‌باشد و لاجرم باید این قانون از همان روز اول که خداوند در زمینش خلیفه قرار می‌دهد، وضع شده باشد و نمی‌تواند این قانون در یکی از رسالت‌هایی که متاخر از روز اول بوده باشد، وضع شده باشد چرا که افراد مکلف از همان ابتدا وجود داشته‌اند و حداقل همه اتفاق نظر دارند که از روز اول، ابلیس به عنوان یک فرد مکلف وجود داشته است و مکلف، نیاز به این قانون برای شناخت

صاحب حق الهی می باشد؛ در غیر این صورت عذر و بهانه می آورد که نمی توانسته است صاحب حق الهی را تشخیص بدهد و قانونی برای شناخت این خلیفه ی منتصب از جانب خدای سبحان و متعال، نداشته است.

والقدر المتیقن للجمیع حول تاریخ الیوم الأول الذی جعل فیہ الله خلیفة له فی أرضه هو:

۱- **إِنَّ الله نص علی آدم، وإنه خلیفته فی أرضه بمحضر الملائكة (ع) وإبلیس.**

۲- **بعد أن خلق الله آدم (ع) علّمه الأسماء کلها.**

۳- **ثم أمر الله من کان یعبده فی ذلك الوقت الملائكة وإبلیس بالسجود لآدم.**

از همان روز اولی که خداوند خلیفه اش را در زمینش قرار داد، به یقین همه اتفاق نظر دارند که:

۱ - خداوند در محضر ملائکه و ابلیس، نص صریح دارد که آدم (ع) خلیفه ی او در زمینش است.

۲ - بعد از اینکه آدم را خلق نمود، تمام اسماء را به او یاد داد.

۳ - بعد از آن، خداوند به تمام کسانی که آن موقع او را عبادت می کردند از ملائکه و ابلیس، دستور داد بر آدم سجده کنند.

قال تعالی: (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) ([321])، (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) ([322]).

خداوند متعال می‌فرماید: «و چون پروردگارت به ملائکه گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم، گفتند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد، و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: آنچه من می‌دانم، شما نمی‌دانید * و همه‌ی اسم‌های را به آدم بیاموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید مرا به این نام‌ها خبر دهید» ([323]).

(فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ) ([324]).

« چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید » ([325]).

(وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا) ([326]).

«و آنگاه که به فرشتگان گفتیم که آدم را سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سربرتافت. آیا شیطان و فرزندان او را به جای من به دوستی می‌گیرید، حال آنکه آنها دشمن شمايند؟ ظالمان بدچیزی را به جای خدا برگزیدند» ([327]).

هذه الأمور الثلاثة هي قانون الله سبحانه وتعالى لمعرفة الحجة على الناس وخليفة الله في أرضه، وهذه الأمور الثلاثة قانوناً سنَّه الله سبحانه وتعالى لمعرفة خليفته منذ اليوم الأول، وستمضي هذه السنة الإلهية إلى انقضاء الدنيا وقيام الساعة.

این موارد سه‌گانه، همان قانون خداوند سبحان و متعال برای شناخت حجت خدا بر مردم یا خلیفه‌ی خداوند در زمینش است. این موارد سه‌گانه، قانون و سنت خداوند سبحان برای شناخت خلیفه‌اش از همان روز اول بوده است، ادامه دارد و تا پایان دنیا و برپا شدن ساعت، باقی خواهد ماند.

(سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا) [328].

« این سنت خداوندی است که در میان پیشینیان نیز بود و در سنت خدا تغییری نخواهی یافت » [329].

(سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا) [330].

« این سنت خدا است که از پیش چنین بوده است و در سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت » [331].

کما أنه وببساطة: أي إنسان يملك مصنعاً أو مزرعة أو سفينة أو أي شيء فيه عمال يعملون له فيه، لابد أن يُعَيَّن لهم شخصاً منهم يرأسهم، ولا بد أن ينص عليه بالاسم وإلا ستعم الفوضى، كما لابد أن يكون أعلمهم وأفضلهم، ولا بد أن يأمرهم بطاعته ليحقق ما يرجو، وإلا فإن قصر هذا الإنسان في أي من هذه الأمور الثلاثة فسيجانب الحكمة إلى السفه. فكيف يُجوز للناس على الله ترك أي من هذه الأمور الثلاثة وهو الحكيم المطلق!!؟

مثالی برای تقریب بیشتر: اگر شخصی شرکت تولیدی یا مزرعه و یا کشتی داشته باشد که در آن کارگرانی باشند که برای او کار می‌کنند، باید کسی را از میان آنها انتخاب کند تا مسؤول ورئیس آنها باشد و باید او را به اسم معرفی کند وگرنه گرفتاری

پیش می‌آید؛ فرد منتخب باید داناتر و برتر از سایرین باشد و لاجرم آنها را به اطاعت از این فرد امر کند تا همه فرمان او را اطاعت کنند تا آنچه مورد انتظار است، حاصل شود. اگر این شخص در یکی از این موارد سه‌گانه کوتاهی کند، حکمت او تبدیل به سفاهت می‌گردد. حال چگونه است که مردم جایز شمرده‌اند که خداوند در یکی از این موارد سه‌گانه کوتاهی کرده باشد، در حالی که او حکیم مطلق است!

وإذا تعرضنا إلى هذا القانون الإلهي بشيء من التفصيل نجد أن النص الإلهي على آدم (ع) تحول إلى الوصية لعلّة وجود الخليفة السابق، فهو ينص على من بعده بأمر الله سبحانه وتعالى، وهذا من ضمن واجبه كخليفة لله في أرضه قال تعالى: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا) [332].

اگر با اندکی تفصیل به این قانون الهی بنگریم، می‌بینیم که این نص صریح الهی بر آدم (ع)، با وجود خلیفه‌ی قبلی، تبدیل به وصیت شده است؛ این خلیفه بر نفر بعد از خودش به امر خداوند سبحان و متعال وصیت می‌کند و این از وظایف خلیفه‌ی خدا در زمینش می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید» [333].

أما تعليم الله سبحانه لآدم الأسماء، فالمراد منه معرفته بحقيقة الأسماء الإلهية وتحليه بها وتجليها فيه، ليكون خليفة الله في أرضه. وهو (ع) أنبا الملائكة بأسمائهم، أي: عرفهم بحقيقة الأسماء الإلهية التي خلّقوا منها، فالله سبحانه عرف آدم كل الأسماء الإلهية وبحسب مقامه (ع)، أما الملائكة فلم يكن كل منهم يعرف إلا الاسم أو الأسماء التي خلّق منها، وبهذا ثبتت حجية آدم (ع) عليهم بالعلم والحكمة.

اما تعلیم اسماء به آدم توسط خداوند؛ مراد از آن، شناخت او از حقیقت اسمای الهی و آراسته شدنش به آنها و تجلی آنها در او می‌باشد تا او، خلیفه‌ی خداوند در زمینش گردد. او(ع) ملائکه را از اسماء باخبر ساخت، یعنی: به آنها حقیقت اسمای الهی که از آنها خلق شده بودند را نشان داد. خداوند با توجه به مقام آدم(ع)، همه‌ی اسمای الهی را به او شناساند؛ اما ملائکه جز اسم یا اسم‌هایی که از آن خلق شده بودند، چیز دیگری نمی‌دانستند و از این رو، حجت بودن آدم(ع) بر آنها از روی علم و حکمت، ثابت گردید.

والأمر الثالث في هذا القانون الإلهي هو أمر الله سبحانه وتعالى للملائكة وإبليس السجود لآدم، وهذا الأمر هو بمثابة ممارسة عملية لل خليفة ليقوم بدوره كمستخلف، وممارسة عملية لعمال الله سبحانه (الملائكة) ليقوموا بدورهم كعمال ومتعلمين عند هذا الخليفة (آدم (ع)).

مورد سوم در این قانون الهی، دستور خداوند سبحان به سجده کردن ملائکه و ابلیس به آدم(ع) بود. این دستور به معنی اقدام عملی برای خلیفه بود تا نقش خودش را به عنوان جانشین اجرا نماید و همچنین اقدام عملی برای کارگزاران خدای سبحان (ملائکه) تا وظیفه‌شان را به عنوان کارگزاران و شاگردان در پیشگاه این خلیفه (آدم(ع))، به اجرا رسانند.

وهذا الأمر ثبت أن حاكمية الله وملك الله في أرضه يتحقق من خلال طاعة خليفة الله في أرضه.

این مورد، ثابت می‌کند که حاکمیت و پادشاهی خداوند در زمینش از طریق اطاعت خلیفه‌ی او در زمینش محقق می‌گردد.

وهكذا فإنّ جميع المرسلين ومنهم محمد(ص) كانوا يحملون هذه
 الراية: (البيعة لله أو حاكمية الله أو الملك لله)، ويواجهون الذين يقرون
 حاكمية الناس ولا يقبلون بحاكمية الله وملكه سبحانه وتعالى. وهم دائماً
 متهمون بسبب هذه المطالبة وهذه المواجهة، فعيسى (ع) قيل عنه أنه
 جاء ليطلب ملك بني إسرائيل ليس إلاّ، وقيل عن محمد(ص): (لا جنة ولا
 نار ولكنه الملك)^[334]، أي: إنّ محمداً جاء ليطلب الملك له ولأهل بيته،
 وقيل عن علي (ع) إنّ حريص على الملك.

به این ترتیب، تمام فرستادگان و از جمله حضرت محمد(ص) این پرچم را با خود
 حمل می کنند: «بیعت برای خدا یا حاکمیت برای خدا یا سلطنت از آن خدا است» و با
 کسانی که حاکمیت را از آن مردم می دانند و حاکمیت و پادشاهی خداوند سبحان و
 متعال را قبول نمی کنند، مواجه می شوند. آنها (فرستادگان) همواره به دلیل این
 خواسته شان و این مواجهه شان، متهم می شوند؛ مثلاً در مورد حضرت عیسی (ع) گفتند
 که آمده است تا پادشاهی بنی اسرائیل را مطالبه کند و نه چیز دیگر، و در مورد حضرت
 محمد(ص) گفتند: «نه بهشتی در کار است و نه آتش، تنها پادشاهی را
 می خواهد»^[335]؛ یعنی محمد(ص) آمده است تا سلطنت را برای خود و خانواده اش
 بخواهد و در مورد حضرت علی(ع) نیز گفته شد که او بر حکومت حریص می باشد.

والحقیقة أنه من تابع أحوال عيسى أو محمد(ص) أو علي (ع) يجد
 أنهم معرضون عن الدنيا وزخرفها وما فيها من مال أو جاه، لكن هذا هو
 أمر الله لهم بأن يطالبوا بملكه سبحانه وتعالى، ثم هم يعلمون أنّ الناس
 لن يسلموهم الملك، بل سيتعرضون لهم بالسخرية والاستهزاء والهتك
 ومحاولة القتل أو السجن، فهذا شبيهه عيسى (ع) يلبسونه تاجاً من الشوك
 وهم يسخرون منه قبل صلبه، وعلي (ع) يكسر باب داره ويكسر ضلع
 زوجته الزهراء(ع) ويجر من داره والسيوف مشرعة بوجهه، وموسى
 بن جعفر (ع) الذي حدد فدكاً بأنها الملك وخلافة الله في أرضه^[336]
 يسجن حتى الموت، ومع هذا فإنّ كثيراً من الجهلة جعلوا ما تشابه عليهم

من مطالبه صاحب الحق بملك الله سبحانه وتعالى عاذراً لسقطتهم، وهم يصرخون بوجه صاحب الحق الإلهي إنه جاء ليطلب الملك ليس إلا، والحق أنه لو كان خليفة الله في أرضه طالباً للدنيا أو الملك لما طالب به أصلاً وهو يعلم أن هذه المطالبة ستكون حتماً سبباً لانتهاك حرمة والاستهزاء والتعريض به على إنه طالب دنيا.

ولی در حقیقت هر کس احوال حضرت عیسی (ع) و محمد (ص) یا علی (ع) را دنبال کرده باشد، می بیند که آنها از دنیا و زینت هایش و هرآنچه از مال و مقام در آن است، روی گردانند؛ ولی این دستور خداوند برای آنها است، که حکومت او سبحان و متعال را مطالبه نمایند. آنها می دانند که مردم این حکومت را به آنها تسلیم نمی کنند بلکه با تمسخر و استهزا و هتک حرمت و اقدام به زندان افکندن و قتل با آنها مواجه می شوند. شبیه عیسی (ع) را تاجی از خار بر سرش می گذارند در حالی که قبل از به صلیب کشیدنش، مسخره اش می کنند و امام علی (ع)، درب خانه اش را می شکنند، پهلوی همسرش حضرت زهرا (ع) را می شکنند، او را از خانه اش بیرون می کشند و شمشیرها را به طرفش می گیرند. حضرت موسی بن جعفر (ع) وقتی فدک را علامت گذاری می کند که این پادشاهی و حاکمیت خداوند در زمینش است ([337])، تا هنگام وفاتش زندانی می شود و با وجود همه ی اینها بیشتر جاهلان از مطالبه ی حق حاکمیت خداوند سبحان و متعال، شبهه ها را برای خود دلیل قرار می دهند تا سقوط کنند در حالی که رو در روی صاحب حق الهی فریاد برمی آورند که او فقط برای گرفتن حکومت آمده است نه چیز دیگر. حق این است که اگر خلیفه ی خدا در زمینش فقط به دنبال دنیا یا حکومت باشد، اصلاً آن را مطالبه نمی کند چون می داند این مطالبه به طور قطع سبب هتک حرمت او و مورد استهزا قرار گرفتنش خواهد شد آن هم به جهت اینکه او طالب دنیا است!

ثم لسلك طريقاً آخرأ يعرفه كل الناس ولكنهم يتغافلون، وهو طريق كل أولئك الذين وصلوا إلى الملك الدنيوي بالخداع والتزوير أو القتل والترويع، فعلي (ع) يطالب بالملك ويقول أنا وصي محمد وأنا خليفة الله في أرضه، وفي المقابل ذاك الذي وصل إلى الملك الدنيوي أبو بكر بن أبي قحافة يقول: أقيلوني فلست بخيركم [338].

سپس طریقهی دیگری را پیش می‌گیرد که همه‌ی مردم آن را می‌شناسند اما از آن غفلت می‌ورزند؛ روش تمام کسانی که با خدعه و تزویر یا قتل و ارباب به حکومت دنیوی رسیدند. امام علی (ع) مطالبه‌ی حکومت می‌کند و می‌فرماید که من وصی حضرت محمد (ص) و خلیفه‌ی خدا در زمینش هستم و در مقابل، کسی که به حکومت دنیوی می‌رسد یعنی ابوبکر پسر ابی قحافه، می‌گوید: «مرا رها کنید که من بهتر از شما نیستم» [339].

فهل إنَّ علياً طالب دنيا، أو أن ابن أبي قحافة زاهد بالملك الدنيوي وهو الذي أنكر حق الوصي (ع) وتنكر لوصية رسول الله (ص) لأجل الملك الدنيوي؟! ما لكم كيف تحكمون!؟

آیا امام علی (ع) طالب دنیا بود یا ابن ابی قحافه، زاهد به ملک دنیوی؟! در حالی که او منکر حق وصی (ع) و منکر وصیت پیامبر (ص) شد آن هم برای حکومت دنیوی!! شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید!؟

والوصية بالخصوص جاء بها كل الأوصياء (ع) وأكدوا عليها، بل وفي أصعب الظروف نجد الحسين (ع) في كربلاء يقول لهم ابحثوا في الأرض لا تجدون من هو أقرب إلى محمد (ص) مني (أنا سبط محمد الوحيد على هذه الأرض) [340]، هنا أكد (ع) على الوصية والنص الإلهي: (ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) [341]، فالذين يفهمون

هذه الآية يعرفون أنّ الحسين (ع) أراد أنّ الوصاية محصورة به (ع)؛ لأنه الوحيد من هذه الذرية المستخلفة.

در خصوص وصیت، همه‌ی اوصیا (ع) آن را آوردند و بر آن تاکید نمودند حتی در خطیرترین موقعیت‌ها؛ امام حسین (ع) در کربلا به آنها می‌گوید که تمام دنیا را بگردید، نزدیک‌تر از من به حضرت محمد (ص) را نخواهید یافت (من تنها نوه‌ی محمد بر روی زمین هستم) [342]. اینجا او (ع) بر وصیت و نصّ الهی تاکید می‌فرماید: « فرزندانی، برخی از نسل برخی دیگر، و خداوند شنوا و دانا است » [343]. کسانی که مفهوم این آیه را درک می‌کنند می‌دانند که حسین (ع) می‌گوید که وصیت فقط مختص به او است چرا که او تنها باقی مانده از این ذریه‌ی شایسه‌ی خلافت، می‌باشد.

والآن نعود إلى يوسف لنجد:

۱- الوصية:

في قول يعقوب (ع) ليوسف (ع): (وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) [344].

حال بازمی‌گردیم به داستان یوسف (ع) و می‌بینیم که:

۱- وصیت:

در سخن یعقوب (ع) به یوسف (ع): «و به این گونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند و تأویل خواب‌ها را به تو می‌آموزد و همچنان که نعمت خود را پیش از این بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرده بود، بر تو و خاندان یعقوب هم تمام می‌کند، که پروردگارت دانا و حکیم است» [345].

في يعقوب يبين أنّ يوسف (ع) وصيه وأنه امتداد لدعوة إبراهيم (ع) وبكل وضوح.

یعقوب(ع) با وضوح کامل، روشن می‌کند که یوسف(ع) وصیش می‌باشد و او استمرار دعوت ابراهیم(ع) می‌باشد.

وفي قول يوسف (ع): (وَآتَبَعْتُ مَلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ) [346]، فيوسف (ع) يؤكد انتسابه إلى الأنبياء وأنه الخط الطبيعي لاستمرار دعوتهم.

و در سخن یوسف(ع): « من پیرو آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستم و ما را نسزد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم، این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است ولی بیشتر مردم ناسپاس اند» [347]، یوسف(ع) تاکید دارد که نسب او به انبیا بازمی‌گردد و او، خط و سیر طبیعی استمرار دعوت آنها است.

۲- العلم:

في قوله: (قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ) [348].

۲- علم:

در گفته‌ی یوسف(ع): «گفت: طعام روزانه‌ی شما را هنوز نیاورده باشند که پیش از آن، شما را از تعبیر آن خواب‌ها چنان که پروردگارم به من آموخته است، خبر دهم. من آیین مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرند، ترک کرده‌ام» [349].

وفي قوله: (... تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ

إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ
يَعَصِرُونَ» ([350]).

و همچنین سخن او: «... هفت سال پی در پی بکارید و هر چه می‌دروید، جز اندکی که می‌خورید، با خوشه انبار کنید * از آن پس، هفت سال سخت می‌آید و در آن هفت سال، آنچه برایشان اندوخته‌اید بخورند مگر اندکی که نگه می‌دارید * پس از آن سالی آید که مردمان را باران دهند و در آن سال افشردنیها را می‌فشردند» ([351]).

وفي قوله: (قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ) ([352]).

و در این سخن او: «گفت: مرا بر خزاین این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانایم» ([353]).

۳- البيعة لله:

في قوله: (يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) ([354])، انتهى كلام السيد أحمد الحسن.

اللجنة العلمية - أنصار الإمام المهدي (ممكن الله له في الأرض)

الشيخ ناظم العقيلي

۳- بیعت از آن خدا است:

در گفته‌ی یوسف(ع): «ای دو هم‌زندانی، آیا خدایان متعدد بهتر است یا الله، آن خداوند یکتای غالب بر همگان؟ * نمی‌پرستید سوای خدای یکتا را مگر اسم‌هایی (بت‌هایی) را که خود و پدران‌تان آنها را به نام‌هایی خوانده‌اید که خدا حجتی بر اثبات آنها

نازل نکرده است. حکمی جز حکم خدا نیست که فرمان داده است که جز او را
نپرستید. این است دین راست و استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» ([355]).
پایان کلام سید احمد الحسن (ع).

هیأت علمی - انصار امام مهدی (ع) (خداوند در زمین تمکینش دهد)
شیخ ناظم عقیلی



- [301] - یوسف: 35.
- [302] - یوسف: 35.
- [303] - غافر: 34.
- [304] - غافر: 34.
- [305] - یوسف: 35.
- [306] - یوسف: 35.
- [307] - تفسیر القمی: ج 2 ص 344.
- [308] - تفسیر قمی: ج 4 ص 344.
- [309] - الأحقاف: 9.
- [310] - غافر: 34.
- [311] - احقاف: 9.
- [312] - غافر: 34.
- [313] - لقمان: 20 - 22.
- [314] - لقمان: 20 تا 22.
- [315] - المائدة: 27 - 30.
- [316] - مائدة: 27 تا 30.
- [317] - الرعد: 8.
- [318] - سبأ: 3.
- [319] - رعد: 8.
- [320] - سبأ: 3.
- [321] - البقرة: 30.

[322] - البقرة: 31.

[323] - البقرة: 30 و 31.

[324] - الحجر: 29.

[325] - حجر: 29.

[326] - الكهف: 50.

[327] - كهف: 50.

[328] - الأحزاب: 62.

[329] - احزاب: 62.

[330] - الفتح: 23.

[331] - فتح: 23.

[332] - النساء: 58.

[333] - نساء: 58.

[334] - لما تولى الخلافة عثمان بن عفان قال أبو سفيان: تلقفوها يا بني أمية تلقف الكرة فولذي يحلف به أبو سفيان ما من

جنة ولا نار ولا حساب ولا عقاب. دراسات في الحديث والمحدثين: ص 90.

[335] - هنگامی که عثمان بن عفان خلیفه شد، ابوسفیان گفت: «ای بنی امیه، آن (حکومت) را مانند توپ با یکدیگر دست

به دست کنید. قسم به کسی که ابوسفیان به او سوگند می خورد، نه بهشتی وجود دارد و نه آتشی و نه حسابی و نه عقوبتی».

درس هایی در حدیث و محدثین: ص 90.

[336] - قال ابن شهر آشوب في المناقب، وفي كتاب أخبار الخلفاء: (إن هارون الرشيد كان يقول لموسى بن جعفر: خذ فدكا

حتى أردتها إليك، فيأبى حتى ألح عليه فقال (ع): لا أخذها إلا بحدودها، قال: وما حدودها؟ قال: إن حددتها لم تردها؟ قال:

بحق جدك إلا فعلت، قال: أما الحد الأول فعدن، فتغير وجه الرشيد وقال: أيها، قال: والحد الثاني سمرقند - فأربد وجهه -

والحد الثالث إفريقية - فاسود وجهه - وقال: هيه. قال: والرابع سيف البحر مما يلي الجزر وأرمينية، قال الرشيد: فلم يبق لنا

شيء، فتحول إلى مجلسي، قال موسى: قد أعلمتك إنني إن حددتها لم تردها، فعند ذلك عزم على قتله) وفي رواية ابن أسباط

أنه قال: (أما الحد الأول فعریش مصر، والثاني دومة الجندل، والثالث أحد، والرابع سيف البحر) مناقب آل أبي طالب: ج 3

ص 435.

[337] - ابن شهر آشوب در مناقبش در کتاب اخبار خلفا می گوید: «هارون به موسی بن جعفر (ع) می گفت: فدک را بگیر تا آن

را به تو بدهم. او نمی پذیرفت تا اینکه اصرار ورزید. امام (ع) فرمود: «آن را نمی گیرم مگر تمامش را». گفت: حدود آن چیست؟

فرمود: «اگر آن را معین کنم، نخواهی داد». گفت: به حق جدت قسم که خواهم داد. فرمود: «حد اولش عدن است».

چهره‌ی هارون تغییر کرد و گفت: هان! فرمود: «حد دومش سمرقند است». چهره‌اش تیره شد. فرمود: «حد سومش آفریقا».

چهره‌اش سیاه شد. فرمود: «دریای گرم مابین جزیره و ارمنستان». رشید گفت: پس برای ما چه باقی می ماند؟ و به مشاورانش

متمایل شد. موسی بن جعفر (ع) فرمود: «به تو گفتیم که اگر حدود آن را بگویم، به من نمی دهی». پس از آن، بر قتل وی

مصمم شد».

در روایتی، ابن اسباط می گوید: «حد اول آن، عریش مصر و حد دوم آن، دمه‌ی جندل، حد سوم، احد و حد چهارم آن دریای

گرم». مناقب آل ابی طالب: ج 3 ص 435.

-[338] شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ج 1 ص 169.

[339] - شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد: ج 1 ص 169.

[340] - روى الشيخ المفيد خطبة الحسين (ع) في يوم عاشوراء، قال: ثم قال لهم الحسين (ع): (فإن كنتم في شك من هذا، أفتشكون أني ابن بنت نبيكم! فوالله ما بين المشرق والمغرب ابن بنت نبي غيري فيكم ولا في غيركم، ويحكم أطلبوني بقتيل منكم قتلته، أو مال لكم استهلكته، أو بقصاص جراحة؟!) الإرشاد: ج 2 ص 98.

[341] - آل عمران: 34.

[342] - شيخ مفيد، خطبه‌ی امام حسين (ع) در ظهر عاشورا را روايت می کند و می گوید: سپس حسين (ع) رو به آنها فرمود:

«اگر شما در تردید هستید، آیا شک دارید که من پسر دختر پیامبرتان هستم؟ به خدا سوگند که در تمام مشرق و مغرب عالم، پسر دختر پیامبری جز من یافت نمی شود، نه بین شما و نه در غیر بین شما. وای بر شما! آیا می خواهید مرا به خون خواهی خونی به قتل برسانید یا مالی که از شما به سرقت برده ام یا به قصاص جراحی که بر شما وارد کرده ام؟!». ارشاد: ج 2 ص 98.

[343] - آل عمران: 34.

[344] - یوسف: 6.

[345] - یوسف: 6.

[346] - یوسف: 38.

[347] - یوسف: 38.

[348] - یوسف: 37.

[349] - یوسف: 37.

[350] - یوسف: 47 - 49.

[351] - یوسف: 47-49.

[352] - یوسف: 55.

[353] - یوسف: 55.

[354] - یوسف: 39 - 40.

[355] - یوسف: 39-40.